نگاه

زکیه عاقلی، روزنامه‌نگار

نگاهی به کارنامه قلمی بانوی نمایشنامه‌نویس

طراح سؤالات بنیادین انسان امروز

اعظم بروجردی بیش از ۴۰نمایشنامه نگاشته است که بخش عمده‌ای از آنها بس ممتاز اســت و موردتحسین کارشناسان عرصه تئاتر، منتقدان و مخاطبان قرار گرفته است. عمده این آثار با خلاقیتی جذاب و آمیخته شده با احساس و تفکر مذهبی، بیان‌کننده ســؤالات بنیادین و فلسفی انســان امروز است. از نمایشــنامه‌های جالب‌توجه وی، «اختر چــرخ ادب» قلمداد می‌شــود. این اثر در ســال ۱۳۸۴.ش روی صحنه رفت. اختر چرخ ادب، به فراز مهم زندگی پروین اعتصامی، ماجرای ازدواج ناموفق او می‌پردازد. بروجردی دربــاره هدف خویش از خلق این اثر آورده است: «قصدم در اختر چرخ ادب این بود که وجه زمینی پروین اعتصامی -که زیاد با زنان دیگر متفاوت نیست- را نشان دهم و از طرف دیگر سعی کردم رشد آسمانی او و تفاوت باطن وی با زنان معمولی را به تصویر بکشم....»

سال بعد از آن اما خانم بروجردی نمایشنامه «تندباد خیال» را در فرهنگسرای هنر روی صحنه برد. تندباد خیال حال و هوایی دفاع‌مقدسی داشت اما موضوع اصلی آن عالم مرگ و رسیدن به یقین است. گفتنی است که در بروشور این نمایش نوشته شده بود «زبان مردگان، زبان وحدت است و این زنده‌ها هستند که دچار کثرت‌اند!». در واقع بروجردی در این اثر، از دریچه نگاه ۳زن به نام‌های زینب، زهره و ننه داغی -که به‌دنبال یوســف گمگشته خود هســتند- حقیقت زندگی و مرگ را به تصویر می‌کشد. از دیگر نمایشنامه‌های خانم بروجردی که موضوعی تاریخی و مذهبی دارد، می‌توان به اثر «زائر» اشاره کرد. او در زائر با نگاهی زیبا و عارفانه، به مهاجرت حضرت معصومه(س) به ایران برای دیدار برادر می‌پردازد، امــا در عین حال برکات این ســفر را برای ایرانیان، به مخاطب می‌نمایاند. چنانچه در بخش پایانی نمایشنامه، مامون از خاتون و در واقع از مخاطبان می‌پرسد: «بگویید چرا هر شب خواب می‌بینم، که قرن‌هاست مــرده‌ام و رضا بر تختــی که نه از آن من اســت، پادشــاهی می‌کند؟...»، و پاســخ این ســؤال، پیام اصلــی نمایش برای مخاطب اهل معناست. یکی از نمایشــنامه‌های تحسین‌شده خانم بروجردی، نمایشنامه «آواز شنزار» است. در این نمایش با نگاهی عارفانه، به شــخصیت بلال حبشــی و ایضا سلوک و اندیشه او پرداخته شده و با رودررو قرار دادن این شخصیت با «وحشی حبشی» -قاتل حضرت حمزه سیدالشهدا(ع)- گرایش انسان به حق و باطل و ثمره آن، به مخاطب نشان داده می‌شود. از دیگر نمایشــنامه‌های ممتاز وی -که در سی‌ویکمین دوره جشــنواره تئاتر فجر جایزه گرفت- نمایشنامه «راز» است. راز روایت زندگی ۵دانشجو اســت که برای نوشتن یک پایان‌نامه مشــترک، بــه یــک کلبه جنگلی می‌روند و در آنجا اتفاقاتــی رخ می‌دهد،

اعظم بروجردی بیش از ۴۰نمایشنامه نگاشته اســت کــه بخــش عمــده‌ای از آنهــا بــس ممتــاز اســت و موردتحسین کارشناســان عرصه تئاتر، منتقدان و مخاطبان قرار گرفته است. عمده این آثار با خلاقیتی جذاب و آمیخته شده با احساس و تفکر مذهبی، بیان‌کننده سؤالات بنیادین و فلسفی انسان امروز است

که این ۵دانشجو دچار تحولات شــخصیتی می‌شوند. در واقع در این نمایشــنامه، کمک‌خواهی و کمک‌رسانی به دیگران، از منظر فلسفی مورد کنکاش قرار گرفته است. البته مخاطب بعد از دیدن اثر، به درکی عمیق از فرموده «هل من ناصر ینصرنی» امام حسین(ع) می‌رسد.

یکی از آخریــن آثار اعظم بروجردی که تشــویق مخاطبان را در پی داشــت و مدتی بعد هم به شــکل رمان به چاپ رسید، نمایشــنامه «پهلوان» بود. البته موضوع این نمایشنامه، هیچ ربطی به داستان سریال «پهلوانان نمی‌میرند» ندارد. داستان پهلوان درباره بانویی بــه نام «خاتــون» و خادمه‌اش «نقره» است. بروجردی در این نمایشنامه سعی داشته تا ابعاد مختلف شخصیت یک انسان کامل را به تصویر بکشد؛ یک انسان کامل که در حقیقت حضرت زهرا(س) اســت. خاتــون در نمایش می‌گوید که ازدواج کردم و خدا به من ۳دختر داد، که شــهره نماد زمین، نســترن نماد قدرت و بهاره نماد درمانگری است. اینها ۳نیروی عظیم هســتند که در این زن وجود دارد و آنچه یک انسان به آن نیاز دارد، جز زمین، قدرت و درمانگری نیست. آنچه بدان اشــارت رفت، تنها چند نمونه از نمایشــنامه‌های معناگرا و معنوی بانو اعظم بروجردی اســت. اما برای نگارنده این سطور، یک سؤال مهم مطرح اســت، اینکه چرا نام بانویی که نقش مهمی در فضای تئاتری کشــور در چند دهه گذشته داشــته، نمایشــنامه‌های قوی و ماندگار نوشــته و همچنان می‌نویسد، نه به‌عنوان مدخلی مستقل و نه حتی به اندازه یک خط در دایره‌المعارف‌های تئاتری و هنری کشور وجود ندارد؟ پاسخش شــاید خبری باشــد که در خردادماه ۱۳۹۷.ش در رسانه‌ها منعکس شد. آنجا که خانم بروجردی به‌عنوان معاون هنری پردیس تئاتر تهران از سمتش برکنار شد، آن هم به‌خاطر مشکلی که یکی از معاونان سازمان فرهنگی هنری شهرداری وقت با وی داشت... قلم اینجا رسید سربشکست!

عکس: همشهری/ رضا نورالله

بدرود با برادر شهیدم در پهلوانان نمی‌میرند

«نگاهی به تاریخچه و کارنامه تئاتر بانوان در ۴دهه اخیر» در گفت‌وگو با اعظم بروجردی

گفت‌وگو

انوشه میرمرعشی
روزنامه‌نگار

اعظم بروجردی به‌عنوان نمایشــنامه‌نویس، کارگردان تئاتر، نویسنده و مدرس دانشگاه، نقشی در خور، تجربه‌ای طولانی و البته کمتر گفته شده در عرصه سیاستگذاری و مدیریت تئاتر کشور، به‌ویژه تئاتر بانوان دارد. در گفت‌وگو شنود پی آمده، نکاتی خواندنی درباره سوابق وی در تاسیس و مدیریت «کانون تئاتر بانوان» و برگزاری ۹دوره «جشــنواره تئاتر بانوان» آمده است. در کنار آن، بیان خاطراتی درباره فیلمنامه ســریال «پهلوانان نمی‌میرند» و خاطرات او در حوزه نمایشنامه‌نویســی، بر جذابیت این مصاحبه افزوده است. امید آنکه علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

بهتر است که این گفت و گو را از این نقطه آغاز کنیم که از چه مقطعی و چگونه وارد فضای کار هنری و نمایشنامه‌نویسی شدید؟

از بچگــی به‌خاطر روحیه مرحوم پــدرم، به هنر گرایش داشتم. پدرم کاســب و مغازه‌دار بود اما هم نقاشی می‌کرد و هم خطاطی، شاعر هم بود. از کودکی برایم اشــعار مولانا می‌خواند. وقتی که انقلاب پیروز شد، دانش‌آموز دبیرستان «شرف» در محله منیریه تهران بودم. از همان موقع عمده فعالیتم در مدرسه، در عرصه شعر و سرود متمرکز بود. تااینکه در سال ۵۹، دبیر امور تربیتی مدرسه از من خواست که یک نمایشــنامه بنویسم تا در مدرسه اجرا کنیم. تا آن موقع من در عمرم، فقط یک نمایــش واقعی دیده بودم، یک نمایشــنامه سیاه‌بازی، به نویسندگی و کارگردانی جواد انصافی. یادم هست با عمویم که از دوستان آقای انصافی بود، به دیدن آن نمایش رفته بودم.

خلاصه با پیشــنهاد مربی تربیتی مدرســه، یک نمایشنامه نوشــتم که موضوعش ظلم حکومت پهلوی به زنان بود و عدم‌دسترسی آنان به پزشک و بهداشت. این نمایش اجرا شد و موردتشویق قرار گرفت. بعد از آن چند نمایشنامه دیگر نوشتم، تا اینکه در سال ۶۰به مرکز فرهنگی معراج که وابسته به آموزش‌وپرورش منطقه ۱۲ بود، دعوت شدم. در آنجا شروع کردم به نمایشنامه‌نویسی برای اجرا در مدارس مختلف. جالب است که در آنجا به من لقب «نمایشنامه نویس یک شــبه» داده بودند؛ چون هر وقت می‌خواســتند که درباره موضوعی نمایشنامه بنویسم، روز بعد نمایشنامه‌ای با همان موضوع درخواستی، تحویل‌شان می‌دادم! مسئول هنری معراج، آقایی بــود به نام عباس نصرتی که ایشان کتاب‌های زیادی درباره نمایشنامه‌نویسی به من معرفی کرد. مطالعــه آن کتاب‌ها در کنار خلاقیت شخصی، باعث می‌شــد که نوشته‌هایم روزبه‌روز پخته‌تر شود. آقای نصرتی درباره نمایش و نمایشنامه‌نویسی، اطلاعات آکادمیک نداشت اما هربار که نمایشنامه‌ای را به ایشان تحویل می‌دادم، با توصیه‌هایشان و بازنویسی‌های مکرر، ایراد کار کمتر می‌شــد. گاهی تا ۸بار، یک نمایشــنامه را بازنویسی می‌کردم.

از چه زمانی به‌صورت حرفه‌ای، وارد کار نمایشنامه‌نویسی شدید؟

حدود یک‌سال‌ونیم مشغول نوشتن نمایشنامه و اجرا در مدارس مختلف بودیم که مرکز فرهنگی معراج از من خواســت تا یک نمایشــنامه با اسم معراج بنویسم و این مفهوم را در قالب نمایش بیان کنم. خلاصه نمایشنامه‌ای با این مضمون نوشتم. از آنجا کــه این مرکز با مرکز هنرهای نمایشــی همکاری‌هایی داشت، با این مرکز هم مرتبط شده بودم. چند کپی از نمایشنامه «معراج» گرفتم و آن را به مرکز هنرهای نمایشی بردم و به چند تن از اســتادان آنجا دادم تا بخوانند و نظرشان را اعلام کنند. می‌خواســتم ایراد کارم را بگیرند. یکی از استادان آنجا، نمایشــنامه را که می‌خواند، از آن خوش‌اش می‌آیــد و بدون اینکه بــه من حرفی بزند، اسم نمایشــنامه را عوض می‌کند و با تغییر نام نمایشنامه به اسم «ملکوت»، مجوز اجرای آن را می‌گیرد و در یکی از تالارهای اصلی تئاتر شهر روی صحنه می‌برد. از این ماجــرا بی‌خبر بودم، تا اینکه از مرکز هنرهای نمایشــی با من تماس گرفتند و خبر دادند که فلان آقا نمایشنامه‌ات را سرقت کرده و به اســم خودش روی صحنه برده! آنها توصیه کردند که بروم و شکایت کنم. در آن زمان آقای عبدخدائی، مدیــرکل مرکز هنرهای نمایشی بود. وقتی شکایت کردم، جلسه‌ای برای بررسی تشــکیل شــد و آن فرد در جلسه، کاملا محکوم شــد. در آن زمان من ۱۸-۱۷ساله بودم و آن آقا، یک مرد جاافتاده که جای پدرم حساب می‌شد. از دیدن به‌هم‌ریختگی ایشان در آن جلسه دادگاه، خیلی ناراحت شدم و از شکایتم گذشتم. اما آن اتفاق باعث شد که بفهم‌ام نمایشنامه‌هایم خوب است و می‌شود حتی در تالارهای اصلی، برای عموم مردم اجرا شود. یک جورهایی از آن زمان خودم را باور کردم! بعد از آن نمایش «تبعیدی‌ها» را نوشتم که مضمون آن، به تصویر کشیدن حدیث «الدنیا مزرعه الآخره» بود. این نمایش چند ســال بعد، توسط دکتر محمود عزیزی روی صحنه رفت.

خانواده با ورودتان به فضای هنری و کار تئاتر مشکلی نداشتند؟

مرحوم پــدرم، اطمینان خاصی به من داشــت. حتی الان هم خواهرانم می‌گویند: ما در خانواده محدودیت داشتیم اما تو نداشتی! پدرم می‌گفت: به این علت که برای کارهایــت دلیل داری و کار بی‌منطق انجام نمی‌دهی، به تــو اطمینان دارم. می‌دانســت که معمولا تحت‌تأثیر کســی قرار نمی‌گیرم. در این زمینه هیــچ محدودیتی برایم ایجاد نمی‌کرد.

در چه دوره‌ای به دانشگاه رفتید؟

زمانی که به سن دانشگاه رسیدم، به‌خاطر انقلاب فرهنگی دانشگاه‌ها تعطیل شده بود و برای همین بعد از گرفتن دیپلم، رســما کار را در امور تربیتی آموزش‌وپــرورش آغاز کــردم و در همین بخش نمایشنامه‌نویسی و اجرای نمایش، کار می‌کردم. این قضیه ادامه داشت تا بالاخره دانشگاه‌ها باز شد و بعد از شرکت در کنکور هنر، ابتدا در رشته مرمت آثار باستانی دانشگاه اصفهان قبول شدم که بعد از یک ترم تغییر رشــته دادم و مشغول تحصیل در رشته «نمایشنامه‌نویسی» دانشکده هنرهای زیبا شدم. بعدها البته درس را تا مقطع فوق‌لیسانس کارگردانی نمایش ادامه دادم.

از دوره‌ای که مسئول کانون تئاتر بانوان بودید بگویید.

بعد از دانشجو شــدنم، یک روز آقای عبدخدائی به من گفتند، که قصد دارنــد در مرکز هنرهای نمایشــی، برای خانم‌هــا کاری انجــام بدهند و خواستند که مسئولیت ایجاد «کانون تئاتر بانوان» را به‌عهده بگیرم. قبول کردم و بعد از دوندگی‌های زیاد، نخستین دوره آموزشی ویژه بانوان، در تالار محراب مرکز هنرهای نمایشی، در سال ۱۳۶۴.ش برگزار شد. در دوره‌های اول، بیشتر تمرکز ما در کانون، دادن آموزش به مربیان تربیتی بود. کم‌کم هنرجوی آزاد هم پذیرفتیم. در آن سال‌ها، رسما هیچ کلاس یا دوره آموزشی بازیگری و نمایش ویژه خانم‌ها وجود نداشت و برای همین، از دوره‌های آموزشــی کانون تئاتر بانوان، خیلی اســتقبال می‌شد. در این دوره‌ها استادانی مثل دکتر محمود عزیزی، عادل بزدوده، کامبیــز صمیمی‌مفخم، تانیا جوهریان، بهزاد فراهانــی، خانم مقصودلو، آقای زمانی و خیلی از اســتادان دیگر، رشته‌های مختلف مرتبط با هنر تئاتر را به هنرجوها آموزش می‌دادند. تقریباً مرکز ما، سالی ۳۰۰نفر را آموزش می‌داد. فعالیت این کانون تا سال ۱۸۰دامه پیدا کرد. در مورد نتایج برگزاری این دوره‌های آموزشــی، باید بگویم که خیلی دلم می‌خواست بهتر از این باشــد اما همین که در این دوره‌ها کسانی تربیت شدند که امروز از استادان این رشته هستند، یا از افراد موفق و مدرسان کاربلد این عرصه به‌ویژه در فرهنگسراها و خانه‌های فرهنگ هستند را می‌توان از موفقیت‌های آن دوره‌های آموزشی دانست. البته نمایشنامه‌نویسانی چون چیستا یثربی و بازیگرانی مثل مهتاب نصیرپــور هم در همــان دوره‌های آموزشی شرکت و رشد کردند.

در آن زمان به‌رغم درس خواندن و کار کردن، همچنان نمایشنامه هم می‌نوشتید؟

بله! همزمــان بــا اداره کانــون تئاتــر بانوان و درس‌خواندن در مقطع فوق‌لیســانس، همچنان نمایشنامه هم می‌نوشــتم. تازه آن زمان ازدواج هم کرده بودم و مســئولیت خانه و زندگی را هم داشتم! یکی از نمایشــنامه‌هایی که در آن دوره نوشتم و خیلی مورداقبال قرار گرفت، «سال‌های فاجعه» بود. این کار با کارگردانی آقای حســن فتحی، در تالار موزه هنرهای معاصر روی صحنه رفت و جالب است که مردم روی این نمایشنامه، اسم «مرد سه زنه» گذاشته بودند. البته بعدها این نمایشنامه، توسط کارگردان‌های دیگری نیز روی صحنه رفت اما نمایشنامه بعدی‌ام، نمایشی بود به اسم «خیابان‌های سرد شب». نوشتن نمایشنامه که تمام شــد، آقای فتحی گفت: خــودم این را کارگردانی می‌کنم. بعد متــن‌اش را برده بود که آقای خسروی بخواند، تا کارهای گرفتن مجوزش انجام بشود. آقای خسروی بعد از خواندن اثر گفته بود که خوب است متن تغییراتی داشته باشد. من با تغییرش مخالف بودم، ولی آقای فتحی خودش نشست و یک تغییرات اساســی در متن اثر داد و می‌شود گفت، یک کار دیگر نوشت! البته زیرش نوشــته بود: اعظم بروجردی. کار را که خواندم، گفتم: این نمایشنامه من نیســت و روی اسم‌ام خط کشیدم و زیرش نوشــتم: حسن فتحی! بعد که ایشان این کار جدید را برد و به آقای خسروی داد که بخواند، او گفته بود: من گفتم یک تغییراتی بکند، اما نه در این حد که کار خراب بشود! خلاصه نهایتا اینطور شد که شرط گذاشتم، اگر بدون کم و کاست متن خیابان‌های سرد شب را روی صحنه می‌برید، که اجرایش کنید وگرنه هیچ! آقای فتحی هم قبول کرد تا همان متن را بدون تغییر اجرا کند.

فیلمنامه پهلوانان نمی‌میرند را در چه زمانی نوشتید؟

سر نوشــتن فیلمنامه «پهلوانان نمی‌میرند»، هر دو پسرم را داشتم و بچه‌ها خیلی کوچک بودند. سال ۷۲و ۷۳، در حال نوشــتن‌اش بودم. یکی از صحنه‌های خاص ایــن فیلمنامه که برایم خیلی عزیز است، نوشتن صحنه خداحافظی آخر پهلوان خلیل (با بازی جمشید مشــایخی) و همسرش حلیمه خاتون (با بازی فخری خوروش) اســت. برادرم محمدرضا بروجردی در سال ۶۱شهید شد. تکاور ارتش بود. تفاوت سنی ما فقط یک‌سال بود. در آن ســال‌ها وقتی محمدرضا در منطقه نبود، صبح‌ها با هم به سر کار می‌رفتیم. مسیرمان یکی بود. دفعه آخری که محمدرضا را دیدم، زمانی بود که با هم از خانه بیرون آمدیم و سوار تاکسی شدیم. من باید زودتر پیاده می‌شدم اما محمدرضا هم با من پیاده شد و گفت بقیه مسیر را پیاده می‌رود! در موقع خداحافظــی، ما یک مدت طولانی فقط به‌هم نگاه کردیم. بعد که محمدرضا به طرف محل کارش حرکت کرد، من اینقدر نگاهش کردم که در افق نگاهم محو شد! سکانس صحنه خداحافظی پهلوان خلیل و همسرش را دقیقا از تجربه آخرین دیدار با برادرم نوشتم.

البته یک نکته دیگر را هم که دوست دارم درباره پهلوانان نمی‌میرند بگویم، این است که سازمان [صداوســیما] در موقــع تصویــب فیلمنامه، از آقای فتحی خواســته بود که یک بخش دخالت ســفارت‌های خارجی را بــه کار اضافه کنیم. من مخالف بودم و عقیده داشــتم اضافه شــدن این بخش، کار را خراب می‌کند، برای همین هم قبول نکردم اما خود آقای فتحی این بخش را به کار اضافه کرد و اینگونه ۶قسمت، به فیلمنامه ۱۹قسمتی من اضافه شــد. همین الان هم، اهل فن متوجه متفاوت‌بودن دیالوگ‌ها و فضای این ۶قسمت با بقیه کار می‌شوند.

ظاهراً شما دبیر اجرایی چند دوره از تئاتر بانوان هم بوده‌اید. اینطور نیست؟

بله. نخستین دوره جشــنواره تئاتر بانوان که به اسم «جشنواره تئاتر کوثر» نامگذاری شده بود، با حمایت ســازمان تبلیغات اسلامی برگزار شد. ۲دوره بعد، زیرنظر اداره ارشاد استان تهران برگزار شــد و در آن چند دوره اول، خانم شهلا حبیبی (مشاور بانوان ریاست‌جمهوری) خیلی از ما حمایت کرد اما دوره‌های بعدی جشــنواره تئاتر بانوان، زیرنظر سازمان فرهنگی- هنری شهرداری تهران برگزار شد.

ما ۹دوره، این جشنواره را برگزار کردیم. اعتقادم این بوده و هست که زنان، مادران هستی هستند و یکی از راهکارها برای روشن شدن جایگاه‌شان را برگزاری جشــنواره بانوان می‌دانســتم. من و همکارانم به‌دنبال این هــدف بودیم که دیدگاه هنرمندان را به ســمت این موضوع مهم ســوق دهیم. جالب است که در نخســتین دوره که در سال ۷۶برگزار شد، ۶۹اثر به دبیرخانه جشنواره رسید که اکثریت نویسندگان نمایشنامه‌ها مرد بودند! به‌رغــم آنکه موضوع نمایش‌هــای آنان، زنان و خانواده بــود اما در دوره نهــم ۱۸۹۰اثر به دبیرخانه جشنواره رسید که ۷۰درصد نویسندگان نمایشنامه‌ها خانم بودند.

هم‌اکنــون به چه کاری مشــغول هستید؟ نمایشی روی صحنه ندارید؟

آخرین نمایشی که روی صحنه بردم، نمایش «پهلوان» بود که در سال ۹۸ اجرا شد. الان بیشتر مشغول نوشتن هستم. خدا را شکر که رمان حضرت خدیجه(س)، با عنوان «بانوی عاشق» زیر چاپ اســت و هم‌اکنون، مشغول نوشتن رمان حضرت زینب(س) هستم.

برادرم محمدرضا بروجردی در سال ۶۱ شهید شد. تفاوت سنی ما، فقط یک‌سال بود. در آن سال‌ها وقتی محمدرضا در منطقه نبود، صبح‌ها با هم به سرکار می‌رفتیم. دفعه آخری که او را دیدم، زمانی بود که با هم سوار تاکسی شدیم. من باید زودتر پیاده می‌شدم، اما محمدرضا هم با من پیاده شد و گفت بقیه مسیر را پیاده می‌رود! در موقع خداحافظی، ما یک مدت طولانی فقط به‌هم نگاه کردیم. بعد که محمدرضا به طرف محل کارش حرکت کرد، من اینقدر نگاهش کردم که در افق نگاهم محو شد! سکانس صحنه خداحافظی پهلوان خلیل و همسرش را، دقیقاً از تجربه آخرین دیدار با برادرم نوشتم

تاریخ علم

هلگولند

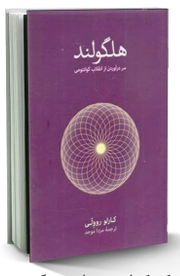

هلگولند، جزیره‌ای بی‌دار و درخت در دریای شــمال اســت که ورنر هایزنبرگ ۲۳ساله توانست نظریه مکانیک کوانتومی را در آنجا خلق و دورانی از تاریخ انقلاب علمی را آغاز کند. فیزیک کوانتومی انباشــته از آرای غریب است که منجر به بی‌شمار کشف و پیشرفت فناوری شده است و اکنون درک ما از جهان هستی مبتنی بر نظریه‌های گرانش کوانتومی و مکانیک کوانتومی است، گرچه هنوز هم رازآلوده مانده است.

در تابستان ۱۹۲۵، یک آلمانی ۲۳ســاله روزهایی از تنهایی و اضطراب را در جزیــره‌ای بادخیز در دریای شــمال گذراند: در هلگولند که انگلیسی‌ها به آن هلیگولند می‌گویند، جزیره مقدس. آنجا، در آن جزیره، مفهومی یافت که به‌کمک آن می‌شــد همه داده‌های سرکش را توجیه کرد و ساختار ریاضی مکانیک کوانتومی را برپا داشت: «نظریه کوانتومی».

نظریه کوانتومی روشنگر موارد بســیاری بوده است: بنیان‌های شیمی، کارکرد اتم‌ها، جامدات، پلاسماها، رنگ آسمان، دینامیک ستاره‌ها، پیدایش کهکشان‌ها و هزاران جنبه از علم؛ پایه آخرین فناوری‌ها اســت: از کامپیوترها تا انرژی هســته‌ای. مهندسان، اخترفیزیک‌دانان، کیهان‌شناسان، شیمی‌دانان و زیست‌شناسان همگی آن را هرروزه بــه‌کار می‌گیرند، اصــول مقدماتی آن در دبیرستان تدریس می‌شود، هرگز برخطا نبوده، قلب تپنده علم امروز است؛ اما هنوز عمیقاً رازآلود اســت، با یک آشوب‌آفرینی زیرپوستی. کتاب «هلگولند» نوشته کارلو روولی را مزدا موحد به فارسی برگردانده و به تازگی از سوی نشرنو در ۱۵۹صفحه، به بهای ۶۵هزار تومان منتشر شده است.

تاریخچه زیبایی‌شناسی

بر کرانه زیبایی‌شناسی طبیعت

کتــاب «بــر کرانــه زیبایی‌شناســی طبیعت» نوشــته رونالد هپبــرن را مســعود علیــا به فارســی برگردانده و به تازگی از سوی انتشــارات ققنوس منتشر شده اســت. زیبایی‌شناسی طبیعت یکی از شــاخه‌های مهم و جذاب زیبایی‌شناسی است که نزد ما مهجور مانده است. کتابی که در دست دارید به این منظور تدوین شده است که تاحدی از این مهجوری بکاهد. این کتاب شامل ترجمه مقاله جریان‌ســازی در تاریخ زیبایی‌شناسی طبیعت به نام «زیبایی‌شناســی معاصــر و غفلت از زیبایی طبیعی» و حاصل به هم‌پیوستن سه پاره است: پیش‌گفتار، متن، و پی‌گفتار. مقاله هپبرن همراه شده اســت با پیش‌گفتار و پی‌گفتاری از مترجم در معرفی اجمالی زیبایی‌شناسی طبیعت و ترسیم جغرافیای آن و نیز بررسی الگویی در تجربه زیبایی‌شناختی طبیعت که هنر را دلیل راه خود می‌گیــرد. در واقع این کتاب زمینه‌ای است برای آنکه این شاخه از زیبایی‌شناسی را که چندان مورد التفات مــا قرار نگرفته بهتر ببینیم و بشناسیم و در عین حال از نسبت خودمان با طبیعت عمیق‌تر و مســئولانه‌تر پرســش کنیم؛ طبیعتی که مخصوصاً این روزها پیامدهای شیوه مواجهه و رفتارمان با آن هرچه روشن‌تر و البته دردناک‌تر، به چشم می‌آید. انتشارات ققنوس برکرانه زیبایی‌شناسی طبیعت نوشته رونالد هپبرن را در ۹۵صفحــه به بهای ۴۲هزار تومان منتشر کرده است.

تاریخ ادبیات

چشم انتظار در خاک‌رفتگان

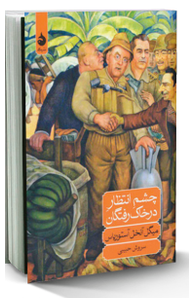

«چشم انتظار در خاک‌رفتگان» داســتان اعتصــاب عمومــی عظیمی اســت علیه دیکتاتور گواتمالا و شرکت آمریکایی موز. شخصیت مرکزی رمان مبارزی انقلابی اســت که می‌کوشــد مردم را به قیــام و اعتصاب فرا بخواند. اگر این اعتصاب پیروز شود، سرخپوســتان مظلوم و درخاک‌رفته تســلی می‌یابند و می‌توانند چشمان بازمانده‌شان را ببندند، زیرا بنا بر افسانه‌ای مایایی، چشمان آنها در گور به انتظار تحقق عدالت بازمانده است. کتاب، داستانی است در شرح یک خیزش مردمی؛ داستانی مبتنی بر نظریه‌ای سیاسی، رمانی اجتماعی که شگردهای سوررئالیستی نویسنده گاه آن را مبهم و حتی اندکی ملال‌آور می‌کند. رنگ‌ها، حرکت‌ها، اســم صوت‌ها، ریتم‌ها و آفرینش‌های کلامی محض به پیدایش نوعی فرهنگ لغت خاص آستوریاس می‌انجامد که گواهی است بر تسلط کامل او به زبان و منابعش. این رمان را ابتدا نشر نو در اواخر دهه ۶۰با نام «چشــمان نخفته در گور» و بعدتر در اواخر دهه ۷۰نشر ققنوس با نام «چشمان بازمانده در گور» منتشر کرد و حالا نشر ماهی با نام «چشم‌انتظار در خاک‌رفتگان» آن را منتشر کرده است. گویا تغییر اسم کتاب هر بار به درخواست مترجم رمان، سروش حبیبی بوده است. از میگل آنخل آستوریاس به‌عنوان یکی از بزرگ‌ترین نویسندگان آمریکای جنوبی نام برده می‌شود. او در ۱۸۹۹ در گواتمالاســیتی در خانواده‌ای بازرگان زاده شــد. تحصیلات دانشگاه را در رشــته حقوق انجام داد و به دریافت درجه دکتری نایل آمد. نشر ماهی چاپ سوم این کتاب ۷۶۸صفحه‌ای را با ترجمه سروش حبیبی به بهای ۲۶۵هزار تومان منتشر کرده است.